

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من تراث ابى الصلاح الحلبى و الشىخ  
ابى يعلى الديلمى و القاضى ابن البراج  
فى فقه القضا با ترجمه فارسى

.....

تدوين و ترجمه:

حميد نيك فكر

مهدى رحيمى

انتشارات چتر دانش

سرشناسه	: ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، ۳۷۴ - ۴۴۷ ق.
عنوان قراردادی	: الکافی فی الفقه فارسی - عربی . برگزیده
	: المراسم العلویه فی الاحکام النبویه فارسی - عربی . برگزیده
	: المهذب فارسی - عربی . برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	: من تراث ابی الصلاح الحلبی و الشیخ ابی یعلی الدیلمی و القاضی ابن البراج فی فقه القضا با ترجمه فارسی / مولف [صحیح: گردآورنده] حمید نیکفکر، مهدی رحیمی.
مشخصات نشر	: تهران: چتر دانش، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۷ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۲۵-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: زبان: فارسی - عربی.
یادداشت	: کتاب حاضر برگزیده‌ای از کتاب‌های «الکافی فی الفقه» تالیف ابوالصلاح حلبی و «المراسم العلویه فی الاحکام النبویه» تالیف سلار دیلمی و «المهذب» تالیف ابن‌براج است.
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: قضاوت (فقه) * (Judgment (Islamic law)) فقه جعفری -- قرن ۵ق. Islamic law, Ja'fari -- 11th century
شناسه افزوده	: سلار دیلمی، حمزه بن عبدالعزیز، - ۴۶۳ق.
شناسه افزوده	: ابن‌براج، عبدالعزیز بن نحریر، ۴۰۰-۴۸۱ق.
شناسه افزوده	: نیکفکر، حمید، ۱۳۶۱ -، گردآورنده، مترجم
شناسه افزوده	: رحیمی، مهدی، ۱۳۶۴ -، گردآورنده، مترجم
رده بندی کنگره	: BP1۹۵/۱
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۳۷۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۳۰۴۱۳۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا	

نام کتاب	: من تراث ابی الصلاح الحلبی و الشیخ ابی یعلی الدیلمی و القاضی ابن البراج فی فقه القضا با ترجمه فارسی
ناشر	: چتر دانش
تدوین و ترجمه	: حمید نیکفکر- مهدی رحیمی
نوبت و سال چاپ	: اول- ۱۴۰۲
شمارگان	: ۱۰۰۰
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۶۲۵-۲
قیمت	: ۷۵۰۰۰ تومان

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خ منیری جاوید (اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه‌ی حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

## سخن ناشر

رشته‌ی حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله‌ی یکی از پرطرفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه‌ی خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه‌ی کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این‌ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته‌ی حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آن‌ها از یک سو و تناسب آن‌ها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

**مؤسسه‌ی آموزش عالی آزاد چتردانش**، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته‌ی حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت‌گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه‌ی خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه‌ی علمی بیش از پیش به منصه‌ی ظهور برساند.

**فرزاد دانشور**

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

## فهرست

٥	..... مقدمه
٦	..... ابوالصلاح حلبی
٧	..... کتاب "الكافی فی الفقه"
٧	..... فَصْلٌ فِي تَنْفِيذِ الْأَحْكَامِ
٧	..... الْفَصْلُ الْأَوَّلُ مِنَ التَّنْفِيذِ [مَعْرِفَةُ مَنْ يَصِحُّ حُكْمُهُ وَيَمْضِي تَنْفِيذُهُ مِمَّنْ لَا يَصِحُّ ذَلِكَ مِنْهُ]....
٢٠	..... الْفَصْلُ الثَّانِي مِنْ تَنْفِيذِ الْأَحْكَامِ [بَيَانُ مَا يَصِحُّ الْحُكْمُ بِهِ وَتَرْتِيبُهُ].
٢١	..... فَصْلٌ فِي الْعِلْمِ بِمَا يَفْتَضِي الْحُكْمَ
٣١	..... فَصْلٌ فِي الْإِقْرَارِ
٣٤	..... فَصْلٌ فِي الْإِيْمَانِ
٣٨	..... الْفَصْلُ الثَّلَاثُ مِنْ تَنْفِيذِ الْأَحْكَامِ [كَيْفِيَّةُ إِيقَاعِهِ]
٥٧	..... سلار ديلمی
٥٩	..... کتاب "المراسم العلوية و الأحكام النبوية"
٥٩	..... ذِكْرُ: أَحْكَامُ الْقَضَاءِ
٦٣	..... ذِكْرُ: أَحْكَامُ الْبَيِّنَاتِ
٧٠	..... ابن براج
٧١	..... کتاب «المهذب»
٧١	..... «كِتَابُ الدَّعْوَى وَ الْبَيِّنَاتِ»
٩٧	..... «بَابُ فِيمَا عَلَى الْحَاكِمِ فِي الْخُصُومِ وَ الشُّهُودِ»
٨٩	..... بَابُ كِتَابِ قَاضٍ إِلَى قَاضٍ
١٠١	..... بَابُ الْإِسْتِحْلَافِ
١٠٥	..... بَابُ آدَابِ الْقَضَاءِ

## مقدمه

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ سَيِّمًا خَاتَمِهِمْ وَ أَفْضَلِهِمْ  
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْيَبِينَ الْأَنْجَبِينَ سَيِّمًا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْعَالَمِينَ

کتاب حاضر از مجموعه کتاب‌هایی است که مشتمل‌اند بر ترجمه و توضیح باب القضاء از کتب فقهای امامیه از قرن چهارم هجری تا ابتدای قرن یازدهم.

ترجمه‌ای که اکنون در اختیار شماست، دارای امتیازاتی است که آن را از سایر شروح و ترجمه‌ها تالیف شده در این باب متمایز می‌سازد. این امتیازات عبارتند از:

۱. ترجمه‌ای روان، همراه با توضیحات تکمیلی و مثال‌هایی که در داخل قلاب‌ها "[ ]" ارائه شده است تا مراد مولفان به بهترین شکل ممکن، واضح گردد.

۲. متن ترجمه فارسی، مورد ویراست ادبی قرار گرفته و اشتباهات املائی، دستوری و ساختاری به حداقل ممکن، کاهش یافته است.

۳. در برخی موارد، از مطابقت کامل و تحت اللفظی ترجمه فارسی با متن اصلی عربی اجتناب شده به ترتیبی که ترجمه فارسی با تقدیم و تأخیر از عبارت عربی آورده شده، تا مراد مولفان، بهتر، واضح شود.

از تمامی دانش پژوهان گرامی استدعا می‌نماییم که پس از مطالعه این کتاب، نظرات عالمانه خود را به نگارندگان انتقال دهند تا در صورت لزوم در چاپ‌های بعدی اشکالات و ایرادات احتمالی مرتفع گشته و قابلیت بهره‌مندی از این مجموعه بیش از گذشته برای مخاطبان فراهم شود.

پست الکترونیکی: a2sahid@yahoo.com

## ابوالصلاح حلبی

شیخ تقی‌الدین بن نجم‌الدین بن عبیدالله بن عبدالله بن محمد (۳۷۴ یا ۳۴۷-۴۴۷ق) معروف به ابوالصلاح حلبی، فقیه، متکلم، محدث، مفسر، ثقه و یکی از بزرگان و مشایخ امامیه در قرن چهارم و پنجم قمری، اهل شامات بوده است.

## در کلام دیگران

شیخ طوسی در مورد ابوالصلاح بیان می‌کند که «تقی بن نجم حلبی فردی مورد اعتماد است و تالیفاتی دارد. او نزد من و سید مرتضی به قرائت و تحصیل پرداخته است»<sup>۱</sup>.

## آثار

اسامی برخی از آثار وی بدین ترتیب است: الکافی فی الفقه، البدایة (فقه)، تقریب المعارف (کلام)، دفع شبه الملاحدة (کلام)، البرهان علی ثبوت الایمان (کلام)، اللوامع (فقه).

## اساتید و شاگردان

از مهمترین اساتید وی می‌توان به سید مرتضی علم‌الهدی، شیخ طائفه شیخ طوسی، عبدالعزیز دیلمی معروف به سلار اشاره کرد. برخی از شاگردان وی عبارتند از: قاضی ابن براج حلبی، محمد بن علی کراچکی، ثابت بن اسلم حلبی، ابومحمد ریحان بن عبدالله حبشی.

## وفات

وی در سال ۴۴۷ هجری در مسیر بازگشت از سفر حج، در رمله فلسطین وفات یافت و در شهر حلب دفن شد.

۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، ج ۱، ۴۱۸. شیخ طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، محقق: قیومی اصفهانی، جواد، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامی، ایران - قم، سوم، ۱۳۷۳، ه. ش

## کتاب "الکافی فی الفقه"۱

### فصل فی تنفیذ الأحکام

۱. المَقْصُودُ فِي الْأَحْكَامِ الْمُتَعَبَّدِ بِهَا تَنْفِذُهَا، وَ صِحَّةُ التَّنْفِذِ يَفْتَقِرُ إِلَى: مَعْرِفَةٍ مَنْ يَصِحُّ حُكْمُهُ وَ يَمْضِي تَنْفِذُهُ مِمَّنْ لَا يَصِحُّ ذَلِكَ مِنْهُ. الثَّانِي بَيَانُ مَا يَصِحُّ الْحُكْمُ بِهِ وَ تَرْتِيبُهُ. الثَّلَاثُ كَيْفِيَّةُ إِيقَاعِهِ.

### الفصل الأول من التنفيذ

[مَعْرِفَةُ مَنْ يَصِحُّ حُكْمُهُ وَيَمْضِي تَنْفِذُهُ مِمَّنْ لَا يَصِحُّ ذَلِكَ مِنْهُ].

۲. تَنْفِذُ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ وَ الْحُكْمِ بِمَقْتَضَى التَّعَبُّدِ فِيهَا مِنْ فُرُوضِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُخْتَصَّةِ بِهِمْ دُونَ مَنْ عَدَاهُمْ مِمَّنْ لَمْ يُؤْهِلُوهُ لِذَلِكَ،



## فصلی در اجرای احکام

۱. هدف از احکامی که باید به آن متعهد و پایبند بود، اجرای آن احکام است، درستی اجرای [احکام] نیاز دارد به: [اول]: شناخت و تشخیص کسی که حکم کردنش صحیح باشد و فرمان احکامش مورد اجرا و عمل باشد، از کسی که این کار [حکم کردن] بر او جایز و صحیح نباشد. دوم: بیان آنچه که حکم به آن، صحیح است و لازمه آن سوم: کیفیت انجام آن.

### فصل اول: تنفيذ و اجرای احکام

[شناخت کسی که حکم و فرمان او صحیح است و تصویب و تنفيذ احکامش مورد اجرا

و عمل است، از کسی که این کار از او صحیح نیست].

۲. صدور احکام شرعیه و حکم [قضاوت] کردن به موجب تعبد و فرمانبرداری از تکالیف و واجبات ائمه عليهم السلام که مختص ایشان است نه غیر ایشان از کسانی که شایستگی چنین کاری را ندارند.

۱. ابو الصلاح حلبی، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، مصحح: رضا استادی، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین عليه السلام اصفهان، اول، ۱۴۰۲ هـ.ق.

۳. فَإِنْ تَعَدَّرَ تَنْفِيدَهَا بِهِمْ عليه السلام وَبِالْمَأْهُولِ لَهَا مِنْ قَبْلِهِمْ لِأَحَدِ الْأَسْبَابِ لَمْ يَجْزُ لِعَيْرِ شِيعَتِهِمْ تَوَلَّى ذَلِكَ وَلَا التَّحَاكُمُ إِلَيْهِ وَلَا التَّوَصُّلُ بِحُكْمِهِ إِلَى الْحَقِّ وَلَا تَقْلِيدُهُ الْحُكْمَ مَعَ الْإِخْتِيَارِ، وَلَا لِمَنْ لَمْ يَتَّكَمَلْ لَهُ شُرُوطُ النَّائِبِ عَنِ الْإِمَامِ فِي الْحُكْمِ مِنْ شِيعَتِهِ،

۴. وَ هِيَ: الْعِلْمُ بِالْحَقِّ فِي الْحُكْمِ الْمَرْدُودِ إِلَيْهِ، وَ التَّمَكُّنُ مِنْ إِمْضَائِهِ عَلَى وَجْهِهِ، وَ اجْتِمَاعُ الْعُقُلِ وَ الرَّأْيِ، وَ سَعَةُ الْحِلْمِ، وَ الْبَصِيرَةُ بِالْوَضْعِ، وَ ظُهُورُ الْعَدَالَةِ، وَ الْوَرَعُ، وَ التَّدْيِينُ بِالْحُكْمِ، وَ الْقُوَّةُ عَلَى الْقِيَامِ بِهِ وَ وَضْعِهِ مَوَاضِعَهُ.



۳. و اگر تنفیذ و صدور احکام توسط ائمه علیهم السلام یا کسی که از جانب ایشان اهلیت چنین کاری پیدا کرده، به هر دلیلی ممکن نباشد، بر غیر از شیعیان ایشان، عهده دار شدن این کار جایز نیست، و در صورت اختیار، دادخواهی در نزد آن‌ها و پیوستن به حکمشان برای رسیدن به حق و تقلید حکمشان جایز نیست. و از شیعیان ایشان هم بر کسی که شروط نیابت از امام علیه السلام در صدور احکام [یا قضاوت] برای او کامل نگشته، جایز نیست.

۴. و شرط نیابت از امام عبارت است از: علم به حق در احکامی که به او رجوع شده [از او دادخواهی شده]، و توانایی صدور احکام آنچنان که شایسته آن است و داشتن عقل و فکر، و وفور حلم و بردباری، و بینش و بصیرت به وضع لغات و زبان‌ها، و ظهور عدالت، و ورع و تقوا و دین داری در قضاوت و قدرت بر اجرای حکم، و قرار دادن آن [حکم حق] در جایگاه خودش.



۵. وَ مَعْنَا مِنْ صِحَّةِ الْحُكْمِ لِعَيْرِ أَهْلِ الْحَقِّ لِضَلَالِهِمْ عَنْهُ، وَ تَعَدُّرِ الْعِلْمِ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لِأَجَلِهِ وَ تَدْيِينِهِمْ بِالْبَاطِلِ وَتَنْفِيذِهِ، وَ قَدْ أُذِنَ مَنْ وَلِيَ الْحُكْمَ بِالْحَقِّ فِيمَا يَحْكُمُونَ بِهِ مِنْهُ، وَ ذَلِكَ مُقْتَضٍ لِاخْتِلَالِ مُعْظَمِ الشَّرُوطِ فِيهِمْ، وَ لِبَعْضِ ذَلِكَ حَرَمَ عَلَيَّ مَنْ لَمْ يَتَكَامَلْ شُرُوطُ الْحُكْمِ فِيهِ مِنْ أَوْلِيَائِهِمْ النَّيَابَةُ فِي تَنْفِيذِ الْأَحْكَامِ وَ تَقْلِيدُهُ ذَلِكَ وَ التَّحَاكُمَ إِلَيْهِ.

۶. وَاعْتَبَرْنَا الْعِلْمَ بِالْحُكْمِ لِمَا بَيَّنَّاهُ مِنْ وَقُوفِ صِحَّةِ الْحُكْمِ عَلَى الْعِلْمِ، لِكَوْنِ الْحَاكِمِ مُخْبِرًا بِالْحُكْمِ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ نَائِبًا فِي إِرْزَامِهِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ قُبْحِ الْأَمْرَيْنِ مِنْ دُونِ الْعِلْمِ.



۵. و ما صحت و تنفيذ [به معنای صدور و اجرای] حکم [احکام شرعی و قضاوت] را برای غیر اهل حق [شیعیان] ممنوع دانستیم؛ به خاطر گمراهی ایشان از آن، و اینکه آگاهی ایشان به چیزی از حکم حق، به خاطر اعتقاد آن‌ها به باطل، غیر ممکن است و به این دلیل که ایشان در حکمی که می‌کنند از صاحبان و اولیا احکام به حق [یعنی ائمه علیهم‌السلام] اجازه و اذن ندارند. و همین نکته سبب شده بسیاری از شروط [تنفيذ احکام] در ایشان نیست، نیابت در تنفيذ و صدور احکام بر دوستان ایشان [ائمه علیهم‌السلام] بر کسی که شروط قضاوت [و صدور احکام] در او تکمیل نباشد، به خاطر بعضی از همان دلایل، حرام است و تقلید کردن از او و دادخواهی در نزد او هم حرام است.

۶. و ما علم به حکم را در شروطی که تبیین کردیم شرط دانستیم؛ زیرا صحت صدور احکام، به علم به احکام متکی است. زیرا حاکم [و قاضی] در واقع از جانب خداوند سبحانه و تعالی خبر می‌دهد و در ایجاب و الزام حکم از جانب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیابت دارد و این دو [خبر دادن از خدا و نایب بودن از جانب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] بدون علم و آگاهی [از احکام] قبیح و حرام است.

۷. وَاعْتَبَرْنَا التَّمَكُّنَ مِنْ إِمْصَائِهِ عَلَى وَجْهِهِ مِنْ حَيْثُ كَانَ تَقَلَّدُ الْحُكْمَ بَيْنَ النَّاسِ مَعَ تَعَدُّرٍ تَنْفِيذِ الْحَقِّ يَفْتَضِي الْحُكْمَ بِالْجَوْرِ، وَفِيهِ مَعَ كَوْنِهِ كَذَلِكَ مَا فِي الْحُكْمِ بَعِيرٌ عِلْمٍ.
۸. وَاعْتَبَرْنَا اجْتِمَاعَ الْعَقْلِ وَالرَّأْيِ، لِشَدِيدِ حَاجَةِ الْحُكْمِ إِلَيْهِمَا وَتَعَدُّرِهِ صَحِيحاً مِنْ دُونِهِمَا.
۹. وَاعْتَبَرْنَا سَعَةَ الْحِلْمِ، لَتَعْرُضَهُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ لِلْبُلُوِي بِسَفَهَائِهِمْ فَيَسْعُهُمْ بِحِلْمِهِ.
۱۰. وَاعْتَبَرْنَا الْبَصِيرَةَ بِالْوُضْعِ، مِنْ حَيْثُ كَانَ الْجَهْلُ بُلْغَةً الْمُتَحَاكِمِينَ إِلَيْهِ يَسُدُّ طَرِيقَ الْعِلْمِ بِالْحُكْمِ عَنْهُ، وَيَمْنَعُ مِنْ وَضْعِهِ مَوْضِعَهُ.



۷. و ما توانایی در اجرای احکام به همان صورت که شایسته است را شرط دانستیم، از این بابت که بر عهده گرفتن قضاوت [صدور احکام] در بین مردم با عدم توانایی در اجرای حق، منجر به قضاوت ظالمانه می‌شود، و علاوه بر اینکه ظالمانه است، نوعی قضاوت و حکم کردن بدون آگاهی و علم هم هست.
۸. همراه داشتن عقل و تدبیر را شرط دانستیم؛ زیرا قضاوت بسیار به آن دو [عقل و تدبیر] نیازمند است و بدون آن دو، قضاوت صحیح محال است.
۹. بردباری و شرح صدر را شرط دانستیم، زیرا قاضی با قضاوت بین مردم به گرفتاری و سختی برخورد با نادانان آن‌ها دچار می‌شود که باید با بردباری اش به ایشان احسان کند.
۱۰. و بصیرت و بینش به وضع لغات را شرط دانستیم، چرا که ناآگاهی از زبان طرفین دعوا که به او رجوع کردند راه علم به حکم در آن قضاوت را می‌بندد و مانع می‌شود که حق در جایگاه خودش قرار گیرد.

۱۱. وَاعْتَبَرْنَا الْوَرَعَ، مِنْ حَيْثُ كَانَ اِنْتِفَاؤُهُ لَا يُؤْمِنُ مَعَهُ الْحَيْفُ فِي الْحُكْمِ لِعَاجِلِ رَجَاءٍ أَوْ خَوْفٍ مِنْ غَيْرِهِ سُبْحَانَهُ. وَاعْتَبَرْنَا الزُّهْدَ، لِأَنَّ لَا تُطْمَحُ نَفْسُهُ إِلَى مَا لَمْ يُوْتِنَهُ سُبْحَانَهُ فَيَبْعَثُهُ ذَلِكَ إِلَى تَنَاوُلِ أَمْوَالِ النَّاسِ لِقُدْرَتِهِ عَلَيْهَا وَانْبِسَاطِ يَدِهِ بِالْحُكْمِ فِيهَا.

۱۲. وَاعْتَبَرْنَا التَّدْيِينَ، مِنْ حَيْثُ كَانَ تَقَلُّدُ الْحُكْمِ رِئَاسَةً دُنْيَوِيَّةً، أَوْ لِلِاسْتِعْلَاءِ عَلَى النَّظَرَاءِ، أَوْ لِلْمَعِيشَةِ لَا يُؤْمِنُ مَعَهُ جَوْرُهُ وَلَا يُنْفِي ضَرَّهُ.

۱۳. وَاعْتَبَرْنَا الْقُوَّةَ وَصَدَقَ الْعَزِيمَةَ فِي تَنْفِيذِ الْأَحْكَامِ، مِنْ حَيْثُ كَانَ الضَّعْفُ مَانِعاً مِنْ تَنْفِيذِ الْحُكْمِ عَلَى مُوجِبِهِ وَمُقَصِّراً بِصَاحِبِهِ عَنِ الْقِيَامِ بِالْحَقِّ لِضَعْفِ بَتِّهِ وَعَظْمِ الْمَشَقَّةِ فِي تَحْمُلِهِ.



۱۱. و ورع [و تقوا] را شرط دانستیم؛ زیرا در صورت نبودن آن، قاضی از ستم کردن در قضاوت، به امید رسیدن به اهداف زودگذر یا از ترس غیر خدا، ایمن نیست. و زهد را شرط دانستیم تا خودش را در آنچه خداوند به او نداده است متمایل و مشتاق نشان ندهد تا اینکه آن اشتیاق، او را به خاطر قدرتی که بر اموال مردم دارد و اختیاراتی که در قضاوت در بین ایشان دارد، به چپاول اموال مردم بکشانند.

۱۲. و دینداری را شرط دانستیم؛ زیرا از ستم کسی که برای ریاست دنیوی یا برتری بر هم رتبه‌هایش یا برای رزق و روزی دنیا قضاوت را بر عهده می‌گیرد، ایمن نیستیم و ضررش منتفی نیست.

۱۳. و قدرت و تصمیم‌راسخ را در صدور و اجرای احکام شرط دانستیم؛ چرا که ضعف مانع از آن است که حکم را در جایگاه خودش اجرا کند و سبب می‌شود شخص ضعیف از قیام به حق به خاطر سختی‌اش و شدت مشقتی که در تحملش است، کوتاهی کند.

۱۴. فَمَتَى تَكَامَلَتْ هَذِهِ الشُّرُوطُ فَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي تَقْلُدِ الْحُكْمِ وَإِنْ كَانَ مُقَلِّدُهُ ظَالِمًا مُتَعَلِّبًا، وَ عَلَيْهِ مَتَى عُرِضَ لِذَلِكَ أَنْ يَتَوَلَّاهُ، لِكَوْنِ هَذِهِ الْوَلَايَةِ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَ نَهْيًا عَنِ الْمُنْكَرِ تَعَيَّنَ فَرَضُهَا بِالْتَّعْرِيزِ لِلْوَلَايَةِ عَلَيْهِ،

۱۵. وَإِنْ كَانَ فِي الظَّاهِرِ مِنْ قِبَلِ الْمُتَعَلِّبِ، فَهُوَ نَائِبٌ عَنِ وَلِيِّ الْأَمْرِ عليه السلام فِي الْحُكْمِ وَ مَا هُوَ لَهُ لِثُبُوتِ الْأَذْنِ مِنْهُ وَ آبَائِهِمْ عليهم السلام لِمَنْ كَانَ بِصِفَتِهِ فِي ذَلِكَ، وَ لَا يَحِلُّ لَهُ الْقُعُودُ عَنْهُ.

۱۶. وَ إِنْ لَمْ يُقَلِّدْ مَنْ هَذِهِ حَالُهُ النَّظَرُ بَيْنَ النَّاسِ فَهُوَ فِي الْحَقِيقَةِ مَا هُوَ لِذَلِكَ بِإِذْنِ وِلَاةِ الْأَمْرِ، وَ إِخْوَانُهُ فِي الدِّينِ مَأْمُورُونَ بِالتَّحَاكُمِ وَ حَمْلِ حُقُوقِ الْأَمْوَالِ إِلَيْهِ وَ التَّمَكِينِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لِحَدِّ أَوْ تَأْدِيبِ تَعَيَّنَ عَلَيْهِمْ، لَا يَحِلُّ لَهُمْ الرَّعْبَةُ عَنْهُ وَ لَا الْخُرُوجُ عَنْ حُكْمِهِ،



۱۴. پس هرگاه این شروط و صفات در فردی تکمیل بود، به او اجازه داده شده که قضاوت را برعهده بگیرد؛ هرچند کسی که او را عهده‌دار می‌کند، فردی ظالم و زورگیر [مستبد] باشد، بنابراین هر وقت آن مسئولیت به او پیشنهاد شد که آن را برعهده بگیرد، از آنجا که این ولایت نوعی امر به معروف و نهی از منکر است، با پیشنهاد عهده دار شدن این مسئولیت و جوب آن بر او لازم و متعین می‌گردد،

۱۵. اگرچه در ظاهر از جانب حاکم زورگیر [و مستبد] است؛ اما در واقع، نائب امام عليه السلام در قضاوت است و شایستگی آن را دارد، چون اجازه آن از جانب امام عليه السلام و پدران عليهم السلام برای کسی که این صفات را در قضاوت داشته باشد، ثابت است و خودداری از آن بر او جایز نیست.

۱۶. هر چند کسی که چنین صفاتی دارد، رسیدگی به دعاوی مردم را عهده دار نشود؛ اما در حقیقت با اذن ائمه عليهم السلام شایستگی آن را یافته است و برادران دینی او [سایر مسلمانان] امر شده‌اند که دعاوی خود و اختلافات مالی خود را به نزد او ببرند و در صورتی که حد یا تأدیبی بر آن‌ها حکم کرد، آن را بپذیرند، و روی گرداندن از او و سرباز زدن از حکمش بر آن‌ها حلال نیست،

۱۷. وَ أَهْلُ الْبَاطِلِ مَحْجُوجُونَ بِوُجُودِ مَنْ هَذِهِ صِفَتُهُ مُكَلَّفُونَ الرُّجُوعَ إِلَيْهِ وَ إِنْ جَهِلُوا حَقَّهُ لَتَمَكِّنُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ لِكُونَ ذَلِكَ حُكْمَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى الَّذِي تَعَبَّدَ (يَعْتَدُّ - خ) بِقَوْلِهِ وَ حَظَرَ خِلَافَهُ.

۱۸. وَ لَا يَجِلُّ لَهُ مَعَ الْإِخْتِيَارِ وَ حُصُولِ الْأَمْنِ مِنْ مَعَرَّةِ أَهْلِ الْبَاطِلِ الْإِمْتِنَاعُ مِنْ ذَلِكَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْهُ وَ لَمْ يَقْبَلْ حُكْمَهُ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ فَعِنَ دِينِ اللَّهِ رَغَبٌ، وَ لِحُكْمِهِ سُبْحَانَهُ رَدٌّ، وَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَالَفَ، وَ لِحُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ ابْتَغَى، وَ إِلَى الطَّاعُوتِ تَحَاكَمَ.



۱۷. و اهل باطل [غیر شیعه] در مقابل کسی که این صفات را دارد [از نظر حجت و برهان] شکست خورده‌اند و مکلف به رجوع به او هستند هر چند حق او را نشناسند؛ زیرا این توان را داشتند که او را بشناسند و به این دلیل که آن حکم الله سبحانه و تعالی است که با گفتارش [در قرآن] به فرمانبرداری دعوت کرده و از مخالفت با او نهی فرموده است.

۱۸. و بر کسی که این صفات را دارد در صورت اختیار و ایمنی از اذیت و سختی اهل باطل، جایز نیست که از آن سر باز زند، و هر کسی که از چنین شخصی روی برگرداند و حکمش را قبول نکند [فرقی نمی‌کند] شیعه باشد یا اهل عامه، همانا از دین خدا روی برگردانده و حکم خداوند سبحان را رد کرده است و مخالفت با رسول خدا ﷺ کرده و حکم جاهلیت را طلبیده و دادخواهی نزد حاکم طاغوت [باطل] برده است.

۱۹. وَ قَدْ تَنَاصَرَتِ الرَّوَايَاتُ عَنِ الصَّادِقِينَ عليه السلام بِمَعْنَى مَا ذَكَرْنَاهُ:

فَرَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَيُّمَا رَجُلٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخٍ لَهُ مُمَارَاةً فِي حَقِّ قَدْعَاهُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ إِخْوَانِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فَأَبَى إِلَّا أَنْ يُرَافِعَهُ إِلَى هَوْلَاءٍ، كَانَ بِمَنْزِلَةِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» ۱.

۲۰. وَعَنْهُ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ.



۱۹. و مؤید این معنی که ما ذکر کردیم روایات بسیاری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام است.

پس روایت شده از امام صادق عليه السلام که فرمودند: هر کسی که بین او و برادر دینی اش نزاع و جدالی باشد و آن رقیبش او را به نزد مردی از برادران دینی اش [از شیعه] دعوت کند تا بین او و متخاصمش داوری کند و اما او امتناع کند از اینکه دعوا را به نزد او ببرد و دعوایش را به نزد آن‌ها از اهل باطل [غیر شیعه] ببرد، در رتبه کسانی است که خداوند متعال در این آیه درباره‌شان می فرماید: «آیا ندیدی آن‌هایی را که گمان می کنند به آنچه [از کتاب‌های آسمانی که] بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آن‌ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند، و از حق دورشان سازد».

۲۰. و از نبی مکرم اسلام صلى الله عليه وآله روایت است که فرمود: بپرهیزید از اینکه یکی از شما طرف دعوایش را [برای داوری] به نزد اهل ستم [و باطل] ببرد؛ بلکه نگاه کنید به مردی از خودتان [اهل حق] که چیزی از شئون قضایی ما را می داند و او را بین خودتان [داور و قاضی] قرار دهید که من او را به عنوان قاضی قرار دادم؛ پس به نزد او دادخواهی بپسندید.

۲۱. وَ رَوَى عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا تَكُونُ بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقَاضِي أَيْحُلُ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ فَحَكَمَ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا، لِأَنَّهُ أَخَذَ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُكْفَرَ بِهَا قُلْتُ: كَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: أَنْظِرُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا فَلْيَرْتَضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَبْغِلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ.

۲۲. وَ اعْلَمُ أَنْ فَرَضَ هَذَا التَّحَاكِمَ مُشْتَرَطٌ بِوُجُودِ عَارِفٍ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَ كَوْنِ الْمُتَنَازِعِينَ مِنْ أَهْلِهِ، فَأَمَّا إِنْ فَقَدَ الْعَارِفُ وَ كَانَ الْخَصْمُ الدَّافِعُ لِلْحَقِّ جَازَ التَّوَصُّلُ بِحُكْمِ الْمُنْصُوبِ مِنْ قِبَلِ الظَّالِمِ إِلَى الْمُسْتَحَقِّ، وَ لَا يَحِلُّ ذَلِكَ بَيْنَ أَهْلِ الْحَقِّ، فَإِنْ فَقَدَ الْعَارِفُ بِالْحَقِّ مِنْ إِخْوَانِهِمَا فِي مَضْرِهِمَا فَلْيَرْحَلَا إِلَيْهِ أَوْ يَصْطَلِحَا.



۲۱. و از عمر بن حنظله روایت شده که گفت: درباره دو نفر از اصحاب ما [از شیعیان] که بینشان منازعه ای در بدهی [دین] یا میراث [اختلافات ورثه] بود، از امام صادق علیه السلام سوال کردم که دادخواهی به نزد این سلطان و به نزد این قاضی [از اهل باطل] برده‌اند و آیا این کار جایز است؟ امام علیه السلام فرمود: کسی که دادخواهی به نزد طاغوت ببرد که او برایش قضاوت کند و آن قاضی به نفع او حکم دهد، مال حرام را گرفته است هر چند [در واقع] حقی [در آن مال] ثابت باشد؛ زیرا آن را به حکم قاضی طاغوت گرفته که خداوند متعال امر فرموده از آن‌ها دوری کنند، عرض کردم پس چگونه رفتار کنند؟ فرمودند: به یکی از شما که احادیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما نظر می‌کند نگاه کند و به او به عنوان داور راضی شوند که من او را بر شما به عنوان قاضی قرار دادم و اگر او به حکم ما قضاوت کرد اما از او نپذیرفتند، همانا حکم خدا را سبک شمرده‌اند و ما را رد کرده‌اند و کسی که از ما روی برگردانده [در واقع] از خداوند روی برگردانده و این در حد شرک به الله است.

۲۲. بدان که فرض این دادخواهی مشروط به این است که یک قاضی دانا از اهل حق وجود داشته باشد و طرفین دعوا هم از شیعیان باشند؛ اما اگر قاضی دانا نبود و طرف دعوا هم از اهل حق نبود، جایز است که به حکم قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم برای رسیدن به حقیش گردن نهید [بپذیرد]، اما بین اهل حق [شیعیان]، این کار جایز نیست و اگر یک قاضی دانا به حق از بین برادرانشان در شهر آن دو متخاصم نبود، آن دو باید رحل سفر به سوی او ببندد [مسافرت کند] یا با هم مصالحه کنند.